

سودا

اشک می ریزم

اشک می ریزم

اشک می ریزم

بر سودای ابری

که شادیهایش

مرگ شهر سوخته را

جانی می داد

* * *

تنهایی ام را به حراج می گذارم

به کودکی در خیابان سنت کاترین

تنهایی ام را تقسیم می کنم

با باران تند مونترال

وقتی که مست می شود

می فروشم اما...

خریداری نیست

* * *

لبخند یک کودک در فلسطین زیباتر است

یا ناله یک هم آغوشی

در جنده خانه های ایران!

قهقهه یک سوسک زیباتر است

یا چشمان یک الاغ

که با دیدن جفتش راست کرده است!

* * *

جهان آهن و سنگ است

جایی که دیوانه و هشیار

همه دیوانه اند

جهان چرک و خاکستر است

که عشق

به التماس زانو می زند

خسته است

نال می کند

چه سود

جایی ندارد

* * *

فریب دوستی با آتش را مخور

پشت سرت می آید

چه سهمگین

بادی است...

اگر رشک آتش نبود

چون نسیمی در موهایت

موج می خوردم

و همچون پیچکی

در اندامهایت تاب

فریب دوستی با آتش را مخور

پشت سرت

دریایی است

سهمگین...

* * *

چوب داری می سازم

از درخت زندگی

رعشه آخر من است

می شنوی!؟

به خود نگاه می کنم

فاحشه ای که صیغه مرگ شدم.

آریان - نوامبر 2008